

محبوب اراذل و اوباش، رضای میرپنج...

کل دگر خندیدن



بنبشت:

حکم مهکمج عجرع شود!!

و ایضا جمیع تراجم نگاران اتفاق نظر دارند که وی پس از رسیدن به سلطنت هم‌چنان روحیات چاله‌میدانی و آداب قزاقی خود را حفظ نموده، از سلوک درباری و آداب معاشرت سلاطین تهی بوده و به اندک بهانه‌ای به صغیر و کبیر و وزیر و امیر انواع لیچار و فحش‌های رکیک نثار می‌کردی؛ چنان‌که گفته‌اند وی نه تنها به فارسی که به ترکی و روسی هم به روانی دشنام همی دادی و این از افضل مقامات وی بودی. و این عادت شاه به حدی بودی که به کلمات قصار و جملات مصلحت‌آمیز وی نیز سرایت نموده بودی، فی‌المثل، مکرراً می‌گفتی: «یک وکیل‌یاشی خوب از یک سپهبد خر بهتر است.»

حتی گفته‌اند شاه، مجلس را طویله خطاب می‌نموده هر کس را مایل به اظهار تققد می‌گشتی دستور همی دادی: «او را هم وارد طویله کنید.» کنایه از جواز انتخاب وی به نمایندگی مجلس ملی؛ تمت:

از دیگر عادات همیشگی وی تنبیه افراد از عامه عوام گرفته تا افراد صاحب‌مقام با عصا و شلاق و تعلیمی و امثالهم بودی که خود ورد کلام بداشتی: «در ایران بهترین قانون که پیشرفت می‌کند چوب و شلاق است ما این را امتحان کردیم.» و بدین سبب آشپز و سرباز و

آن صاحب هیکل دیلاق، آن سرکرده قشون قزاق، آن عاشق مرتع و زمین و باغ، آن قاتل اهل معارف، آن دشمن قبائل و طوائف، آن مرغ هوا و ماهی دریا ازو خائف، آن اجانب را کاسه‌لیس، آن دست‌نشانده انگلیس، آن تبعیدی به جزیره موریس، جمیع خلائق از او در محنت و رنج، اول شاه پهلوی رضاخان میرپنج، محبوب اوباش و اراذل بودی و میغوض اوتاد و افاضل.

گویند در جوانی در شوشکه کشی و لات‌بازی و باج‌ستانی سرآمد اقران بودی و بزرگ محله سنگلج طهران، و نقل است که احدی وی را حریف شوشکه‌کشی و قرق میدان نبودی مگر قزاقی علی‌شاه نام، که گفته‌اند زخم روی دماغ مبارک شاهنشاهی نیز اثر ضرب‌شست همان هم‌قطار بودی که در اثر امتناع وی از پرداخت پول یک بطر عرق در منزل معروفه‌ای! بر وی وارد آوردی... از مشهورترین خصلت‌های وی که دوست و دشمن بر آن معترف باشندی، این است که وی از سوادمواد بهره‌ای نداشتی و همواره جمیع مکاتبات و مراسلات وی را چاکران و ملازمان مکتوب می‌نمودندی و گفته‌اند پس از چندی که عزم سوادآموزی آغازید چنان اغلاط شتری! در جملات و کلمات می‌نمودی که کار به همان چاکران بسپردی؛ از جمله آن که روزی در تأیید حکم محکمه جهت توبیخ یکی از درجه‌داران



راننده که هیچ... هیچ‌وزیر و کیلی نیز از این عنایات حضرت والا بی‌نصیب نمی‌ماندی! و به تواتر نقل گشته به جهت همین عادت و قساوت قلب ذاتی، چنان رعب و وحشتی از وی در دل جمیع خلائق حاصل بودی که قاطبه عوام و خواص پس از مواجهه با وی و عرق‌ریزانی که در ایشان اتفاق می‌افتاد، مجبور به تعویض البسه تحتانی خویش می‌گشتندی!!

در این بین از معدود مستثنیات که هیبت خشن قزاقی و سییل تاب‌داده چخماخی وی را وقعی ننهاد و مکرراً سطوت سلطانی وی را لجن‌مال می‌نمودی سیدی بودی از اهل علم «مدرس» نام، و نقل است در بدو امر کودتای قشون قزاق در طهران رضاخان محض اظهار وجود و تفهیم حال خود به مخالفان احتمالی اطلاعیه معروف نه‌ماده‌ای خود را که با عبارت «حکم می‌کنم!» آغاز می‌شد منتشر بساخته دستور بداد بر در و دیوار شهر بچسباند که در همان وقت ظاهراً به دستور مدرس عده‌ای از جوانان شبانه در ذیل اطلاعیه‌ها در کنار «حکم می‌کنم» بنوشتند: [...] می‌خوری! این اول خصومت سید با رضاخان بودی.

نقل است شاه بر بالای باغ نظام، مجسمه خود نصب بنمودی که از بیرون باغ و درون، تمام‌رخ چهره وی نشان همی‌دادی. روزی جمعی از مخالفان و وکلای مجلس را خواسته در مقابل آن‌ها امر به اجرای رژه قشون بداد تا مگر زهر چشمی از مخالفان بستاندی پس از آن در چادری جمع گشته خطاب به مرحوم مدرس کرده بگفتی: جناب مدرس مجسمه ما را بر سر در ورودی ملاحظه فرمودند؟ مدرس نیز با همان صلابت و رندی ذاتی بفرمود: آری! اتفاقاً مثل صاحبش دو رو بود؟! و علی‌ای حال این جمله تمام رشته شاه را پنبه کرد...

از دیگر خصلت‌های وی آن بودی که نه تنها احدی را در مقام و رتبه و احترام، در عرض خود تاب نمی‌آوردی بلکه بنی‌بشری را اجازه هم‌نامی خود نیز ندادی. جمیع مشهورین به شهرت پهلوی را امر نمود به تغییر نام، که «پهلوی» تنها منم! و از لطائف، آنکه وی از کلمه کارگر نیز متنفر بودی و بدین سبب شهربانی اجازه ندادی که این کلمه در روزنامه‌ها نوشته گرددی و حتی بدیخت فلک‌زده‌فی اصفهانی که نامش مهدی کارگری بود را شهربانی بازداشت نموده مجبور به تغییر نام بکردی!!

گویند در نهایت امر در نهایت فلاکت به جزیره موریس تبعید بگشته به‌دور از امکانات رفاهی راه رفته بر عالم و آدم فحش نثار می‌کردی و روزاروز برابر آینه ایستاده خود را مخاطب می‌ساختی: اعلاحضرتا! قدر قدرتا! و بعد آهسته می‌گفتی: ای زکی! (الا لعنه‌الله علی‌القوم الظالمین)

